

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به ادله ای که قائلین به بطلان عقد فضولی بود که به تعبیر شیخ به ادله ای اربعه تمسک کردند کتاب و سنت و اجماع و الی آخره . عرض کنم خدمت با سعادتتان که آیهی کتاب را از روی عبارت شیخ خواندیم و اشکال شیخ یعنی دو نحو تقریب داشت یا سیاق یعنی وصف در مقام تحدید است و این در مقام محدودیت است بیان محدودیت دلالت بر حصر می کند یا به جهت اینکه اصلا مفهوم حصر دارد جواب شیخ هم یکی اش این بود که این استثناء منقطع است و آن وصف هم شاید مورد غالب باشد سیاق تحدید دلالت بر چیزی نمی کند بعد هم احتمال دادند خبر بعد الخبر باشد یعنی الا ان تكون تجارة و الا ان تكون عن تراض و در فضولی بعد که راضی می شود تراضی صدق می کند . این به اصطلاح توضیحاتی بود که اشکالاتی بود که مرحوم شیخ که حصر استثناء منقطع است و نمی شود به آن تمسک کرد دلالت بر حصر نمی کند .

عرض کنم که حالا نمی دانم من احتمال می دهم شاید مرحوم آقای خوئی از باب شوخی در درس مثلا در محاضراتشان چاپ شده است ایشان فرمودند که استثناء منقطع هم این طور منقطع باشد درست نیست بالاخره باید یک رابطه ای باشد مثلا فسجد الملائكة الا ابلیس چون با آنها لا اقل بوده مثلا یک نکته ای و الا ایشان می گوید مثلا درست نیست جاء القوم الا البطیخ این مثال را شاید شوخی در درس فرمودند آقای خوئی قوم آمدند مگر خربزه ، بطیخ یعنی خربزه ، جاء القوم الا البطیخ می گویم باید این مثال قوم مثلا استثناء منقطع حالا می گویم شاید شوخی کردند با مرحوم آقای هاشمی آن آقای آسید علی آقای هاشمی پدر مرحوم آسید محمود بودند ، آسید محمود پسر عمه ای ما بود ایشان به حساب شوهر عمه ای ما بود رحمة الله علیه خیلی نسبتا جوان بودند فوت کردند .

علی ای حال من فکر می کنم شاید آقای خوئی از باب شوخی این مثال را نوشتند .

یکی از حضار : شاید هم قائل بودند که شریف ابلیس جزو ملائکه بوده

آیت الله مددی : نبوده ، کان من الجن .

یکی از حضار : شیخ طوسی قائلند که ابلیس ملک بوده است .

آیت الله مددی : اینها خلاف است خوب .

یکی از حضار: کان من الجن

آیت الله مددی: آیهی مبارکه است .

یکی از حضار: می گوید جن انس ملائکه است

آیت الله مددی: بله خلاف ظاهر است .

علی ای حال اما با تمام این حرفها حالا یا شوخی فرمودند یا جدی فرمودند خود این مثال مشکل ندارد حالا ایشان تعجب ، حالا فرض کنید مراد از قوم دهی باشد افرادی باشد که کارشان کاشتن خربزه باشد یک کسی بخواهد بگوید همه شان آمدند خربزه نبود یعنی همراهشان خربزه نیاوردند یعنی چیزی نیست این مثال که ایشان زدند بارز باشد که استثناء منقطع دلالت نمی کند نه خوب این شوخی فرمودند من اولاً فکر کردم مثال شوخی کردند این مثال شوخی هم باشد جدی هست می شود گفت این مثال را هیچ مشکل خاص ندارد طبیعت کلام عرض کردم یک طبیعت سحر آمیز دارد یک نواخت نیست مواردش ، موارد مختلف دارد .

یکی از حضار: باز هم همین منقطع است دیگر چون جنس

آیت الله مددی: منقطع است اما درست است ایشان می گوید این باطل است نه باطل نیست ، یعنی می خواهد بگوید

یکی از حضار: امر کرده اذ امرت می گوید وقعوا له ساجدین نشان می دهد که این جزو مامور به بوده

آیت الله مددی: نه با آنها همراه بوده است .

علی ای حال حالا آن بحث قرآنی جای خودش به هر حال من فکر می کنم وقتی خواندم

یکی از حضار: در نهج البلاغه ابلیس را جزو ملائکه می داند جزو ملائکه ی مقرب می داند .

آیت الله مددی: نه در عبادت دارد که ۶۰۰۰ سال عبادت کرد حالا آن سالش هم به چه معناست شرحی دارد .

یکی از حضار مثل ملک مقرب بوده است .

یکی از حضار: دارد تظنا انه منهم از بس که عبادت کرده بود

آیت الله مددی: حالا می گویم آن بحث فعلاً محل کلام ما نیست ، این اشکالات مرحوم آقای شیخ بود بعد روایتش را خواندیم یک

مقداری که دو روز در روایت صحبت کردیم که علی خلاف القاعدة چون اول باید آیه را تمام می کردیم بعد به روایت حالا ان شاء الله بعد

از تعطیلات برمی گردیم به روایت .

اما مرحوم نائینی عرض کردم ما در کلمات خیلی باید یکی یا دو تا را می خوانیم بقیه اش را دیگر خیلی آقایان خودشان بخوانند . مرحوم نائینی تقریب الاستدلال بالآیه المبارکه بالوجهین این صفحه ی ۲۶ از این چاپ جدید برای جامعه ی مدرسین عرض کردم جلد ۲ است این اما در آن چاپ قدیم چاپ نجف جلد ۱ است تتمه ی جلد ۱ است .

یکی مفهوم حصر علی ما بیناه سابقا چون در باب لزوم و اینها هم به این آیه تمسک شده است اصالة اللزوم بله ، آن وقت ایشان این جور معنا می کند لا تاكلوا اموالکم بینکم بوجه من الوجوه اشاره به این است که آیا باء برای سببیت است یا مقابله است یک بحثی دارند لا تاكلوا اموالکم بینکم بالبطل یعنی اموال را در مقابل باطل پوچ ، یک مشت خاک بدهید ده میلیون تومان در مقابل پوچ نباشد این مقابله است .

بوجه من الوجوه سببیت مثل قمار و اینها به اسبابی که باطل است اکل اموال نکنید ، فانه من الباطل الا ان تكون تجارة عن تراض فتدل علی بطلان الفضولی الی آخر این مفهوم حصر را که مرحوم شیخ فرمودند ایشان یک توضیحی دادند که معنایش چیست ، بعد هم فرمودند و الثانی سیاق التحدید بعد سیاق التحدید را ایشان توضیح دادند دیگر باز ایشان بله ، یک توضیحی راجع به سیاق التحدید هم دادند که ما عرض کردیم سابقا بله .

ولا یخفی بعد در هر دو وجهی که خود شیخ هم اشکال کردند در هر دو وجه هم ایشان اشکال می کنند ولا یخفی ان کلا من الوجهین لا یفید ان التجارة لا عن تراض من اقسام الباطل ، اشتباه خواندم عبارت قبلی را ، و لا یخفی ان کلا من الوجهین لا یفید المستدلة به درد مستدل نمی خورد عرض کردیم اینها اصطلاحاتی دارند در باب فقه تعبیر استدلال می گفتند این آیه استدلال معلوم نیست صدق بکند استظهار بگویند بهتر است تا استدلال لان التجارة اشکال مرحوم نائینی این است که تجارة هی المسبب ، خود تجارت من در همان اصالة اللزوم عرض کردم تجارت چندین معنا دارد یکی تجارت به معنای خرید و فروش مطلق خرید و فروش یا مطلق معاوضه حالا خرید و فروش باشد اجاره باشد نحوه ی دیگری باشد تجارت یکی اش معنایش این است و لذا مثلا به دکان بقال هم این کتاب المتاجر که در عده ای از کتب ما آمده مراد این است .

تجارت که ما الان اصطلاحا به کار می بریم تجارت کلی است کسی تاجر شخصی است که خرید و فروش کلی انجام می دهد این هم یک نحو از تجارت است ، یک اصطلاح تجارت هم هست در اصطلاح کتب اقتصاد جدید مکتب اصالة التجارة به آن می گویند مکانتلیسم به اصطلاح آن به معنای تجارت خارجی است آن اصلا معنایش یکی از مکاتب اقتصادی که از قرن هجدهم مخصوصا در اروپا و انگلستان مطرح شد که برای رشد جامعه بهترین راه اصطلاح امروزی هم می گویند دیگر ایرانیان هم به کار می برند به حساب رشد صادرات این

صادرات یعنی تجارت خارجی اگر می‌خواهیم اقتصاد رشد بکند تولید رشد بکند باید صادرات نه واردات ، صادرات را زیاد بکنیم این خودش یک مکتب اقتصادی است به اصطلاح یک تجارت هم این است .

یک تجارت خارجی هم داریم که عمر قرارداد باز آن این نیست ، تجارت خارجی را عمر برش مالیات ده درصد قرار داد من توضیحاتش را سابقا عرض کردم در میان عرب قبل از اسلام یک مالی بود که گرفته می‌شد برای امور کلی بودجه‌ی عمومی آن عشیره بود یا آن مکان سلطنت و امارت بود این ده درصد بود عشر بود به طور متعارف از هر کسی عشر می‌گرفتند طی هر تجارتی که بود و مثلا زراعت بود تجارت بود اموال بود عشر را می‌گرفتند یک دهم .

عرض کردیم اصولا مالیات‌ها دریا مالیات‌ها و یا چیزهای چون بشر احتمالا این جوری بوده اگر مالیات برای جامعه بود از ده تا انگشت یکی که همان عشر می‌شود اگر برای خدا بوده از پنج تا یکی که همان خمس می‌شود هر دوییش به حساب جزو وجوه تبرعی است یکی برای اداره‌ی جامعه بوده یکی برای رابطه‌ی با خدا ، رابطه‌ی با خدا چون داریم ما در قبل از اسلام هم حتی در تمدن‌هایی مثل مصر در بعضی از قبرهایشان نوشتند که من خمس مالم را می‌دهم این خمس به معنای صدقه است نه این خمس مصطلح ما .

حتی آن روایت دارد که عبدالمطلب یک گنجی را پیدا کرد خممش را داد آن خمس صدقه است این خمس اصطلاحی ما نیست این طوری رسم تقریبا بود برای جامعه یک انگشت از ده انگشت برای خدا یک انگشت از پنج انگشت از یک دست یک انگشتش را برای خدا قرار می‌دادند لذا نظام مالیاتی غالبا بر نظام عشر بود به خاطر همین محاسبه‌ی با انگشتان دست و در میان عرب این بود و یک دفعه‌ی دیگر هم خواندم باز دو مرتبه می‌خوانم در نامه‌هایی که پیغمبر به اهل یمن نوشتند یکی از نامه‌ها این است که ان لا تعشروا و لا تحشروا یعنی ما دیگر نظام ده درصد را الغاء کردیم این جزو نامه‌های پیغمبر است که عرض کردم بعدها سنن پیغمبر را که جمع کردند این نامه‌ها یکی از آن عوامل اساسی است و توضیحش را عرض کردیم .

عشر که در اینجا نفی شده به اهل یمن پیغمبر فرمودند دیگر عشر نمی‌گیریم چون عرض کردیم زکات اساسا دو و نیم درصد است ده درصد نیست ، طلا و نقره و اینها اساسش دو و نیم درصد است یا به اصطلاح امروزی‌های ما یک چهارم یا به اصطلاح مثل شرح لمعه ربع العشر ، ربع العشر یک چهارم است ، یک چهارم همان دو و نیم درصد است اصل نظام مالیاتی که در زکات آمد دو و نیم درصد است در گوسفند در بعضی‌هایش یک درصد است ، سیصد تا به بالا .

و در زراعت بعضی‌هایش پنج درصد است بعضی‌هایش ده درصد است ، بیشترین نظامش همین است پنج درصد و ده درصد در زکات و الا به طور متعارف دو و نیم درصد است نظام زکاتی ، عشر را که پیغمبر برداشتند به جایش همین زکات این هم سال هشتم هجری در ماه

رمضان ، لذا اولین زکاتی را هم که پیغمبر گرفتند زکات فطری سال هشتم است لکن فرستادند سال نهم که افراد رفتند و زکات اموال و نمی دانم حیوانات و اینها را گرفتند و سال دهم ، سال یازدهم که ایشان فوت کرده بودند در صفر فوت کردند دو سال پیغمبر یک مقداری هم مشکلات زکات برای این است اصلا مشکلات زکات آن مقداری که عملا ایشان گرفتند دو سال بود اول زکات فطره دو سال هم زکات فطره سه سال زکات فطره گرفتند سه سال زکات مال گرفتند یک مقداری مشکلات زکات این بود .

علی ای حال حشر را هم که اینجا دارد لا تحشروا عرض کردم حشر در اصطلاح عربی به معنای سرباز گیری اجباری است چون وقتی جنگی می شد می آمدند سرباز می گرفتند حشر واذا الوحوش حشرت یعنی جمع می شوند این جمع کردن را حشر می گفتند یعنی ما دیگر از شما سرباز گیری اجباری را هم برداشتیم جهاد است و فی سبیل الله است و خودتان ببینید برای جنگ اما اجبارا جوان های مثلا هجده سال به بالا را ببریم برای جنگ این نیست یکی عشر را برداشتند یکی حشر را برداشتند . عشر نظام ده درصد بود مالیاتی .

در زمان عمر ایشان در تجارت خارجی عشر قرار داد عشر برای عمر است و بعدها کلمه ی عشر از این گرفته شد و مراد از عشر الان در اصطلاح همان گمرک چی است مسئول گمرک را عشر می گویند در روایت داریم که اهل بیت مخالف بودند امام می فرمودند که این شبی است که اگر کسی دعا بکند مستجاب می شود مگر اینکه عشر باشد ، عشر یعنی این .

آن وقت تجارت خارج آن زمان این اصطلاحی نیست که ما الان داریم . الان مثلا فرض کنید از ایران صادر می کنند به پاکستان ، افغانستان ، هند اصطلاحا نظام صادراتی این است مراد از تجارت خارجی در آن زمان در داخل دنیای اسلام از یک منطقه به یک منطقه بوده است ، یعنی اگر حجاز به عراق می آمدند آن وقت نقشه جغرافیایی تا نجد بود حجاز بود .

حجاز تقریبا حدود هفتاد کیلومتر به دریای سرخ مانده حجاز ، حجاز به معنای مانع است دیگر چون کوه ها در اینجا است که مکه هم در همین حدود است آن وقت وسط را نجد می گویند همین جا که الان ریاض است همین پایتخت سعودی هم الان ریاض است که دارد که شیطان در دار الندوة به صورت شیخ نجدی ، شیخ نجدی یعنی برای همین ریاض پایتخت سعودی است پایتخت عربستان است به اصطلاح .

علی ای حال آن وقت از بصره و این قسمت ها را عراق می گفتند یا بین النهرین می گفتند ، تا حدود به اصطلاح تکریت که الان تکریت هم به آن می گویند تکریت را جزیره می گفتند جزیره ما بین عراق و شام بود عرض کردم این دجله و فرات که از ترکیه الان سرچشمه می گیرند می آیند به سوریه یک مقداری در سوریه هستند بعد وارد عراق می شوند تا جنوب عراق هر دو رودخانه ی بزرگ در شمال عراق که منطقه ی کوهستانی است به این فاصله جزیره می گفتند وقتی وارد دشت عراق می شد بین النهرین می گفتند بین النهرین این اصطلاحات جغرافیایی

آن زمان بود اگر به این طرف می آمدند کوه های زاگرس مثل همدان و قم ، قم و اصفهان و همدان و نهاوند و اینها همه جزو جبال بود این جا را منطقه ی جبال می گفتند یا جبل در روایت داریم که در جبال گوسفندان شان چاق می شوند مراد از جبال این منطقه است .

از این منطقه باز می رفتند ری منطقه ی ری بود بعد منطقه ی خراسان بود بعد منطقه ی دیلم بود طبرستان و الی آخره مثلا از حجاز اگر وارد عراق می شد از او مالیات می گرفتند ده درصد دقت کردید ؟ مالیات خارجی در آن زمان این بود آن مالیاتی که عمر قرار داد ده درصد از یک منطقه ی اسلامی به منطقه ی دیگر مثلا از عراق می آمدند به همین کوه های زاگرس و همدان و اصفهان و قم و اینها ، اینها را به اصطلاح از شان مالیات می گرفتند یا از قم می رفتند به طرف عراق از آنها .

آن وقت مثل همین الان که بعضی مرزها هست زنجیر گذاشتند آن وقت طناب می گذاشتند طرف که می آمد به حساب طناب ، آن وقت هم اینها را غالبا چیز می کردند که مثلا تو چقدر سرمایه داری مثلا می گفت اینقدر می گفت دروغ نگویی ، پنهان نکردی و ... آن وقت لذا این روایت دارد که یحلفنی بالطلاق می گفت قسم بخور به طلاق و عتاق و به اصطلاح صدقه قسمی بود که اهل سنت می خوردند می گفت که جمیع بندگان من آزاد و زوجات من مطلقه و اموال من صدقه اگر دروغ بگویم و دروغ هم می گفت در آن روایت دارد که برای موسی بن جعفر که یحلفونهم بالطلاق حضرت فرمودند اشکال ندارد بخورید رفع عن امتی حدیث رفع را ، حدیث رفع ثلاثی صحیح ما همین است ما چند جور حدیث رفع داریم حدیث رفع معروف شش تایی و نه تایی است که صحیح السند نیست اما این حدیث صحیح السند است در محاسن برقی آمده جای دیگر نیامده در این کتب مشهور جای دیگر نیامده در آن نوادر هم که دیروز آقا خواند آنجا هم آمده است .

علی ای حال و حدیث رفع معروف اهل سنت خطا و نسیان و ما اکرهوا یا والاستکراه والاکراه این حدیث رفع ثلاثی ما خطا و نسیان و ما لم یطیقوا است که این خیلی عجیب است این را اهل سنت ندارند ما هم تنها همین حدیث را داریم که این تعبیر را دارد جای دیگر هم این تعبیر را ندارد لکن سندش معتبر است این حدیث سندش معتبر است لکن فی النفس شیء علی ای .

حضرت می فرمایند اشکال ندارد طلاق بخورید قسم بخورید تقیه است دیگر حالا اولاً اصحاب حمل بر تقیه کردند ثانیاً هم اصولاً اینها باطل است این قسم ها هر سه باطل است با قسم اموال انسان صدقه نمی شود ، زن انسان هم مطلقه نمی شود ، کنیز انسان هم آزاد نمی شود .

یکی از حضار : کفاره دارد ؟

آیت الله مددی : ندارد اصلاً هیچ چیزی ندارد ، حضرت می فرمایند اشکال ندارد شما انجام بدهید .

یکی از حضار : قسم خوردن است

آیت الله مددی: قسم خوردن این قسم، قسم به طلاق این اصطلاحا به آن می گویند حلف بالطلاق، حلف بالطلاق مراد این است نه قسم به خدا بخورند این اصطلاحا اسمش حلف است اصطلاح است لذا عرض کردیم یک چیزی لغوی است یک چیزی اصطلاح است عرفی است این اصطلاح است.

گفت زن من مطلقه باشد اگر من دروغ بگویم، که مثلا اگر دروغ می گفت پنهان می کرد چون در عده ای از کتب اهل سنت دارد که مثلا فلانی می گفت اصحاب الحبل ملعونون مثلا، اصحاب الحبل همین گمرک چی است این طناب را می گذاشتند این از طناب می خواست رد بشود مالیات، کلمه ی حبل را اگر دیدید در عده ای از متون قدیم، در متون قدیم آمده حبل اصحاب الحبل، مراد از اصحاب الحبل همین گمرک چی است یعنی عشار است به عشار اصحاب الحبل هم می گفتند حبل به معنای طناب ریسمان. اصحاب ریسمان که اینها را می گرفتند.

محل کلام شد چون عمر این سنت، البته بود این متعارف بود یک زکات دیگری هم بعد متعارف شد که آن را هنوز هم نفهمیدم مبدعش چه کسی بود از مال التجارة می گرفتند دو و نیم درصد مثل زکات نقدین، این زکات مال التجارة غیر از خمس غنائم و ارباح مکاسب است. زکات مال التجارة این است که انسان یک مالی را برای کارش تجارت باشد شغلش خرید و فروش تصادفا فروش نرود تا یک سال بماند مثلا ده هزار تا پتو خریده بفروشد هشت هزار تایش فروش رفته دو هزار تایش ماند یک سال ماند این را آن وقت می آمدند زکات می دادند یک مالی که معد در صورت تجارت و عملا یک سال هم مطرح کرده فروش نرفته این را اهل سنت دارند الان هم دارند.

و این هم در روایت پیغمبر ندارد هیچ، تا جایی که من گشتم روایتی از پیغمبر در زکات تجارت نداریم.

یکی از حضار: پول هم زکات می دهند.

آیت الله مددی: آن که پول برای پیغمبر است که، پول چرا نه اینکه از پتو دو و نیم درصد بگیرد. آن حالا مال التجارة غیر از خمس است آن ارباح المكاسب غیر از مال التجارة است، اینها چون گاهی با هم خلط می شود.

آن وقت ما در روایات ما زکات مال التجارة هست اشتباه نشود در خود روایات ما هم زکات مال التجارة هست و نسبت داده شده به صدوق که قائل بوده زکات مال التجارة ثابت است لکن معروف و مشهور بین اصحاب مستحب می دانند زکات مال التجارة به خاطر روایات مستحب می دانند فکر می کنم از معاصرین ما آقای سیستانی حضرت استاد حفظه الله ایشان احتیاط وجوبی کردند فکر می کنم آنها ایشان باشد احتیاط وجوبی شاید بعضی دیگر هم باشد نمی دانم ایشان احتیاط وجوبی کردند که زکات مال التجارة داده بشود لکن مشهور عرض کردم در عروة هم دارد عروة یک فصل دارد تستحب الزکات فی اربعة موارد یکی همین مال التجارة است در عروة چهار مورد به عنوان

استحباب زکات قرار دادند ما هم در بحث زکات متعرض شدیم هیچ کدامش ثابت نیست این چهار تا ، استحبابش هم ثابت نیست چه برسد احتیاط وجوبی این روایت حمل بر تقیه می شود و ریشه اش قابل قبول نیست .

اما زکات به معنای صدقه دادن در همه ای اموال وارد است به چهار مورد نیست شما می گویند مرحوم مقدس اردبیلی آخر یک عکسی هست عمامه ای بزرگی دارد می گویند این عمامه اش را بزرگ می پیچید تا کسی می آمد یک کمی اش را می برید به این آقا می داد تا کم کم به خانه که می رسید دیگر عمامه ای نبود به سرش تکه تکه پخش می کرد استحباب زکات در همه چیز هست استحباب صدقه در همه چیز هست در چهار مورد نیست که ایشان نوشته این چهار مورد چون عده ای از فقها گفتند به هر صورت روایت دارد یکی اش هم مثلا زکات اسب است که امیرالمؤمنین می گرفتند آن هم عرض کردم آن حکم ولایی بود آن اصلا ربطی به زکات ندارد و اینکه استحباب زکات را بعنوانه مرحوم سید در چهار مورد نوشتند ما در بحث عروه عرض کردیم هیچ کدامش ثابت نیست از این چهار تا حتی نه زکات الخیلی ثابت است نه زکات مال التجارة نه کل مکیل و موزون و الی آخره .

علی ای حال ایشان می فرمایند که لان التجارة هی المسبب پس تجارت به این معناست یعنی سه چهار معنا الان برای شما عرض کردیم برای معانی تجارت و اعتبار مقارنة الرضا معه این مقارنه از کلمه ای تراضی باب تفاعل پیدا شده است . اعتبار مقارنه ، مقارنه چون آیه مبارکه الا ان تكون تجارة عن تراض منكم آن وقت باب تفاعل عرض کردیم معنای باب تفاعل این است که یک فعلی است از دو نفر صادر می شود در شما حکایت از صدور از هر دو می گیریم .

و لذا تراضی این است که این هم راضی باشد آن هم راضی باشد این مقارنه مراد این است . مقارنة الرضا معه لا اشکال و اما العقد می گوید شما اشتباهتان این است خیال کردید تجارت یعنی عقد ما عقد داریم بحث می کنیم مثلا تجارت در مقابل زراعت ما تجارت بحث نمی کنیم این روایاتی که در باب تجارت ، اصلا ما یک روایاتی داریم در فضل تجارت که تسعة اعشار الرزق فی التجارة یا تزید فی العقل واقعش هم همینطور است این مراد خرید و فروش است مطلق بقال باشد عادی باشد لبنیاتی باشد مراد تاجر کلی نیست تجارت خودش مستحب است و این را هم اصحاب ما همین طور قرار دادند .

ما گفتیم آنجا عرض کردیم در بحث که در باب مکاسب بود در آن جهتی که آنجا بود از مجموعه ای روایات معلوم می شود اصولا تصدی برای رزق خودش مستحب است ، یعنی انسان اگر اموال فراوان داشته باشد به اندازه ی ده نسلش هم کفایت بکند باز همین تصدی ، تصدی بکند حالا یا زراعت باشد تجارت باشد سفر باشد خرید و فروش باشد خود این مستحب است فی نفسه باز در عین حال مثلا لان الزراع زراعت زارع به منزله ی کسی است که گنج چون زراعت کنز الارض است این قابلیت هایی است که خدا در زمین قرار داده زراعت تفسیر

.....
شده مثل کسی که گنج پیدا بکند تجارت تفسیر شده به اینکه تسعة اعشار رزق فی التجارة یا تزید فی العقل و الی آخره آن ها اقسامش است یکی خود تصدی است یکی اقسام این تصدی است . که تجارت هست اینها هست یکی اش هم تجارت است آن وقت مرحوم آقای نائینی می فرمایند که در اینجا بحث تجارت مطرح است عقد نیست فلا یطلق علیه التجارة حتی یعتبر صدوره عن رضی المالك وهذا لا ینافی اللزوم من طرف الاصل مع عدم تحقق المسبب كما سیاتی عقدش از طرف اصیل لازم است از آن طرف با رضای ایشان .

لان وجوب علیه من جهة التزامه عقده والتزام عقده تحقق وان لم يتحقق الملكية عرض کردیم ایشان می گوید التزام عقدی پیدا می شود اگر چه ملکیت پیدا نشد چون ملکیت با رضای او پیدا می شود .

من یک مطلبی را عرض کردم حالا اینجا به این مناسبتی که ایشان فرمودند عرض کردیم متعارف این بود که عقد سبب ملک است متعارف این بود و لذا در بین اسلامی ها به طور متعارف بیع را تملیک می دانستند و عرض کردیم سنهاوری ادعا می کند که در رم باستان یا در یونان باستان این قانون بود بعد چون اینها غلبه پیدا کردند برده زیاد گرفتند برده ها می رفتند خرید و فروش می کردند یعنی مثل فضولی دیگر مالک نبود برده می رفت مثلا کتاب می خرید برای مالکش لذا اینها آمدند قانون را عوض کردند قبل از اسلام آمدند گفتند بیع تعهد است تملیک نیست چون عبد که نمی تواند تملیک بکند بیع تعهد است یعنی این عبد می آید تعهد می دهد که این ملک شما باشد .

آن وقت وقتی که آن طرف گرفت شیر را خرید رفت خانه خورد آن وقت ملک می شود عرض کردم الان در قانون فرانسه یا به نظرم قانون آلمان در این دو تا قانون الان هم بیع تعهد است سنهاوری می گوید این از قدیم نمی دانم ده هزار سال قبل اینکه بیع را ... اما در روایت نداریم ما بیع تملیک است در روایت ما وارد نشده است لکن در کتب فقه ما این مسلم است که بیع تملیک است ، تعهد نیست .

لذا بعید نیست که فضولی با تعهد نزدیک تر باشد دقت می کنید حالا چون ایشان گفت ایشان دارد که عدم تحقق المسبب كما سیاتی چون می خواستیم این بحث را بعد بکنیم حالا الان انجام دادیم لان الوجوب الوفاء علیه لتوقفها علی رضا طرف الآخر در باب تعهد ملکیت مبتنی است بر تصرف بر تعهد مبتنی بر رضا نیست مبتنی بر تصرف است وقتی شیر را برد خانه شیر را می آید می خرد وقتی برد خانه مالکش خورد آن وقت ملک می شود دقت کردید ؟

والتزامه تحقق وان لم لتوقفها علی رضا ، بل لو لم يتم العقد ايضا كالايجاب قبل القبول يمكن ان يقال ليس للموجب الفسخ این هم یک بحث مستقلی است اگر گفت بعثت هذا الكتاب بفلان ، هنوز طرف مقابل قبلت نگفته ایشان گفت آقا فسخ کردم ایجاب آمد قبول نیامد ایشان می گوید که بعید نیست بگوییم دیگر حق فسخ ندارد عرض کردیم این هم توضیحات دادیم عده ای از اعلام معاصرین هم داریم ما عده ای معتقدند که عقد اصلا از یک طرف است و لذا اینها معتقدند تمام عقود فضولی است عقد را همان ایجاب می دانند و این

یک قسمتش فضولی است این که کتاب را به تو گفت صد تومان از ملک تو این فضولی است . قبول را به حساب برای تحقق است برای آن ایجاب تمام می شود و الا عقد ایجاب .

ولذا ایشان می گوید ليس للموجب الموجب الفسخ قبل القبول لان مقتضى مقابلة الجمع بالجمع فى اوفوا بالعقود هو التوزيع فكل مكلف ملزم بالالتزام الذى التزم لطرف وان لم يلتزم الطرف بعده اين اوفوا بالعقود خطاب به دو طرف است تو عقد بستى مشهور بين علماء عقد طرفینی است از ایجاب و قبول است این قاعده حالا شاید می خواهید مراجعه کنید مرحوم آقای خمینی خیلی هم اصرار دارند در بیعشان دارند ایشان قائلند که عقد یک طرف است همان ایجاب است .

لذا نلتزم بوجوب التزام كل منهما بالتزام فى باب الصرف و السرم قبل القبض وان توفقت الملكية على القبض وبالجمله وجوب الالتزام على الاصيل الى آخره ولا وجه لانكار الحصر ولا لدعوى ان القيد وارد اين ها رد شيخ است و لا لانكار القيد وجعل قوله خبرا بعد خبر اينها همه رد شيخ است والا بنحو ، الا مع التقييد والحصر ايضا بله دلیلی برای این نکاتی که مرحوم شيخ فرمودند ندارد .

دقت کنید آقا این آیه را آقایان به نظرم خیلی لطف کافی در حقیقت نکردند اولاً کلمه ی لا تاكلوا اموالکم این هم یکی از رموز قرآنی است مراد از لا تاكلوا اموالکم مراد اكل اموال خودتان نیست مثلاً شما کتاب دارید دفتر دارید عبا دارید قبا دارید خانه دارید این لا تاكلوا اموالکم مراد این نیست این لا تاكلوا اموالکم یعنی اموال همه تان خوب دقت کنید یعنی مال من مال آقا یعنی مال هشت میلیارد نفر می گویند الان جمعیت کراهی زمین است این اموالکم خطاب به این معناست .

یعنی تارة مراد از اموال برای خودتان است تارة برای کل بشر ، این هم یک نکته ی لطیفی است که توجه به آن نشده و ما هر دو را در قرآن داریم مثلاً ولا تاكلوا اموالهم یعنی اموال یتامی الى اموالکم اینجا اموالکم دارد اینجا هم اموالکم است لکن مراد چیزهایی است که ملک خودتان است .

اما اینجا مراد از لا تاكلوا اموالکم مراد حتى مال طرف مقابل یعنی شما مال من را هم میل نکنید .

یکی از حضار: یعنی اموال همدیگر

آیت الله مددی: همدیگر .

چرا این یک اصطلاح قرآنی است که در آن زمان بوده این را با کلمه ی بینکم فهمیدیم آنجا ندارد و لا تاكلوا اموالهم الى اموالکم بینکم اینجا دارد لا تاكلوا اموالکم بینکم این کلمه ی بین برای همین است یعنی در مبادلات ، در مبادلات که شد الان برای شماست با مبادله می شود برای من پس صدق اموال ، روشن شد ، این نکته را آقایان سر کلمه ی بینکم توجه فرمودند که این آیه ی مبارکه ناظر به اموال جامعه

است کلا حتی آنی که الان ملک شما نیست . خوب شاید تعجب کنید ملک من نیست چطور ها این با کلمه‌ی بینکم ، لا تاکلوا اموالکم بینکم .

یعنی شما هم مال خودتان هم مال طرف مقابل ، مال طرف مقابل با چه می شود الا ان تكون تجارة لذا می گوید تجارت به این معناست آن مال طرف مقابل اگر به نحو معاوضه بود و راضی بود بین هر دو تا آن می شود مال شما دقت کردید ؟ اصلا آیه منسجم است یعنی این طور نیست که استثنای منقطع باشد متصل باشد .

یادم می آید در مغنی یک تنبیهی دارد در الا تنبیه است فایده است نمی دانم برای پنجاه و خورده ای سال قبل درسش را گفتیم در الا این آیه مبارکه را آورده الا تنصروه فقد نصره الله که قال بعضهم که نفهمیدیم این الا استثنای منقطع است یا متصل است خوب جواب می دهد در مغنی این الا اصلا استثناء نیست این ان لا است الا یعنی ان لا یعنی لا تنصروا همان که خود مرحوم آقای ادیب می فرمود این استثناء حاشیه می زد راجع به آن آقای که گفتم می گفت این استثناء متصل به جهل و آمده از علم است می گفتند این متصل است یا منفصل است می گفت متصل به جهل و منقطع از علم است .

علی ای حال این کلمه‌ی الا همه جا لذا گفتند گاهی الا به معنای غیر است به معنای اسم است نه اینکه الا اسم است و گرنه الا دائما حرف است ، این الا در این جا نه استثنای منقطع است که مرحوم شیخ دارند نه متصل است هیچ کدامش نیست اینجا اصلا مراد این در کتاب قرطبی گفته ولكن ، ولكن این ولكن را آورده استدراک است یعنی ما اصولا ببینید یک استثناء داریم مثلا جاء القوم الا زید این استثناء است چون زید از استثناء است آن وقت هم معروف و مشهور بین اهل سنت هم در اصول هم در کتب نحو و در کتب لغت الا برای خروج حکمی است . معروف این است دیگر یعنی مجبئی را به قوم نسبت داده زید نیامد قوم آمدند زید نیامد .

مرحوم نجم الاثمه می گوید این تناقض می شود چون جاء القوم یعنی زید آمد الا زید نیامد تناقض می شود لذا ایشان استثناء را استثناء یعنی انقطاع موضوعی گرفت من احتمال می دهم این حکومتی که در کتب اصول ما آمده که سنی ها ندارند شاید متأثر به کلام نجم الاثمه بوده شاید نمی دانم .

علی ای نجم الاثمه‌ی رضی علی خلاف المشهور این جوری معنا می کند جاء القوم الا زید ، الا را به قوم می زند آن وقت حاصل را به جاء می زند روشن شد ؟ یعنی استثناء خروج حکمی نیست خروج موضوعی است ، اول زید را از قوم خارج می کند ، قوم بدون زید را می گوید آمدند تا تناقض نشود اما این مشهور نیست مطلبی که ایشان به نظرم ایشان برای استر آباد است به نظرم رگ عجمیت بر ایشان ظاهرش عرض کردم الان بین علمای اصول تخصیص را خروج حکمی گرفتند الان در حدود نزدیک ۲۰۰ سال است مرحوم شیخ انصاری

چیزی به نام حکومت دارد که خروج موضوعی است لا شک لکثیر الشک این را خروج موضوعی گرفته اما مرحوم نجم الاثمی رضی تمام را خروج موضوعی گرفته روشن شد این نکته‌ی فنی را نمی دانم دقت فرمودید ؟ این خروج ، خروج موضوع گرفته است ایشان معروف است.

من به اعتقاد این است که غیر از این دو قسم گاهی اوقات این طور نیست استثناء به مفاد جمله برمی گردد ، یعنی مثلاً آیه‌ی مبارکه الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ببینید این استثناء است . اما این آیه‌ی مبارکه لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن این احساس می کنم من گاهی خودمان را یک کمی عجب هم می گیرد فکر می کنم در تبادل عربی اش من از اعراب تبادل قوی تر باشد این استثنای از جمله است اصلاً از حکم سابق است ولا تاكلوا اموالکم بینکم بالبطل و لذا مفرد نیامده الا ان تكون تجارة عن تراض ولا به تعبیر مفرد مثلاً احلت لكم بهيمة الانعام الا ما يتلى عليكم این الا ما يتلى استثناء نیست اصولاً حیوانات برای شما استعمالش به اصطلاح حلال است مگر آنچه قانون تعیین می کند ببینید مگر آنچه قانون .

ما در فارسی هم مگر اینکه مگر آنچه اینطوری است اصطلاح مثلاً می گوئیم قوم آمدند مگر زید آنجا فقط مگر می گوئیم مگر اینکه نمی گوئیم مگر آنچه نمی گوئیم یعنی دو جور استعمال می شود و لذا به نظر من ، حالا نمی دانم قرطبی من نسبت به قرطبی نمی دهم انصافاً دیدم ایشان نوشته ولكن لا بد ان تكون تجارة ، الا را به معنای لکن گرفته که اصطلاحاً استدراک است استثناء نیست نه منقطع است نه متصل است و با این بیانی که من عرض کردم این بیان دقیق خود صدر آیه است ، چرا چون گفت اموالکم بینکم این خیلی لطیف است نه اموالکم ، اموالکم مطلق یعنی اموال خودتان اینجا اموالکم بینکم .

ما در قرآن دو مورد اموالکم بینکم داریم یکی آیه‌ی مبارکه در سوره‌ی نساء است که گفته شده سوره‌ی نساء هم حتی ادعا کردند بعضی ها اولین سوره در مدینه است ما بین او و بقره است دیگر یک آیه هم در سوره‌ی بقره دارد آن هم در مدینه است آن هم گفته شده اول ما نزل بالمدينة آن عنوانش این است ولا تاكلوا اموالکم بینکم بالبطل وتدلوا بها الى الحکام که مراد رشوه است .

تدلوا ادلی از کلمه‌ی دلو است همین دلو که ما به فارسی می گوئیم یعنی شما مالتان را مثل دلو قرار می دهید برای حاکم برای قاضی کنایه از اینکه چطور آدم دلو را می اندازد در آب در می آورد شما پول را می دهید که حکم را از حاکم بگیرید لذا رشوه را تعبیر کرده خود رشوه هم به معنای دلو است آن طنابی است که می رود پایین بله آن طنابی که دلو را ببرد پایین رشوه را به این معنا گرفتند این آیه‌ی مبارکه در باب رشوه است لا تاكلوا اموالکم بینکم بالبطل اینجا هم بینکم دارد .

اینجا وقتی بینکم آمد مراد جامعه است اصلا یعنی شما اگر آمدید با رشوه پولی را گرفتید این برای شما نمی شود این منتقل نمی شود به شما دقت کردید ؟ نه اینکه برای خودتان که برای خودتان است آن که نمی شود انسان بگوید لا تاكلوا اموالکم اموال که معنا ندارد ، این آیه ناظر به مبادرات اجتماعی است اصلا ناظر به اکل نیست البته یک بحث کلی هست که آیا اکل مراد خصوص اکل است یا مطلق تصرف این اثر دارد .

یک آیهی مبارکه هست که لا جناح علیکم جناح را گفتند فارسی گناه ، گناهی نیست که شما تاكلوا من بیوتکم این هم یکی از آیات عجیبه است خوب آدم معلوم است از خانه اش غذا می خورد بیوتکم گفتم بیوت ابنائکم یعنی بچهی انسان مثل خود آدم است بیوتکم اشاره به بیوت بچه ، انت و مالک لایک یعنی بچهی انسان مثل خود انسان است و لا بیوت آبائکم و لا فلان عماتکم فلان و ما ملکتم مفاتحه خانه ای را که کلیدش را صاحب خانه به شما داده گفته این کلید بگیر خانه در اختیار شما ، شما وارد شدید می بینید میوه ای هست می خورید آیهی مبارکه تصریح دارد بله یک بحث دیگری آنجا فقهاء کردند که عقل کنایه از مطلق تصرف است خوردن نیست این بحثش را در این آیهی مبارکه در کتاب الصلاة در باب غصب صلاة در مغصوب در عروه دارد فرقی هم این است که اگر کلید را به شما داد صاحب خانه می روید آنجا خوب اگر میوه ای باشد می خورید نمازتان هم آنجا درست است یا نه نگفت نماز بخوان کلید را به شما داد . می گویند این که در آیه آمده عطف است اگر مطلق تصرف بود شمال نماز هم می شود .

البته به ذهنتان نرود آن بحث در دار غصبی است این را آقایان متاخر ما توضیح دادند مهم نیست صلاة در دار غصبی صلاة در جایی که ماذون در تصرف نیستید حالا می خواهد غصب باشد یا غصب نباشد ما اجازهی تصرف نداریم اذن هم یا مالکی است یا شرعی است یکی از این دو صورت اگر اذن مالکی ، اینجا می گویند اذن شرعی آمده وقتی کلیدش را به شما داد می توانید روی پتویش بخوابید می توانید روی زمینش بنشینید می توانید بخوابید دراز بکشید ورزش کنید استخر داشته استخرش بروید مراد عقد تنها نیست می توانید نماز بخوانید ما ملکتم مفاتحه اینجا را لا تاكلوا اموالکم من به نظرم می آید این مطالبی را که این آقایان اینجا فرمودند حصر و مصر و اینها به نظرم می آید که درست نباشد این استثناء از مفاد جمله است و در عین حال توضیح جمله است که این اموالکم بینکم به این جور می شود این مال شماست چطور گفت اموالکم اموال شماست می گوید اگر با تجارت و تراضی بود برای شما می شود لذا تجارت را به معنای مطلق معاوضه گرفتند شامل اجاره خانه هم می شود خصوص خرید و فروش نیست یعنی دقت کردید نکته چه شد ما کلمه ی لا تاكلوا اموالکم بینکم فقط دو تا داریم در قرآن با کلمه ی بینکم اما با غیر کلمه ی بینکم داریم زیاد داریم .

اصولا ماده‌ی اکل به نظرم در معجم نگاه کردم در چهل ، پنجاه مورد ماده‌ی اکل با انواع مختلفش به حساب به کار برده شده در قرآن حالا به معنای حقیقی‌اش است معنای اعم از معنای حقیقی است بحث دیگری است .

لذا به ذهن ما هم می‌آید که این کلماتی را که آقایان در اینجا فرمودند خیلی روشن نباشد بلکه آیه‌ی مبارکه دلالت می‌کند اگر تجارت و معاوضه از تراضی صادر بشود حالا این تجارت هر نحوی می‌خواهد باشد ولو شامل اجاره بشود شامل رهن بشود . بله زراعت را شامل نمی‌شود این معاوضات را می‌گیرد مراد از تجارت معاوضات است .

آن وقت اگر معاوضه شد این اموالکم بینکم صدق بکند مال شما مال من است مال من مال شما می‌شود با معاوضه .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین